

سلسله دروس استاد آیت الله سید جعفر سیدان دامت برکاته

در شرح کتاب شریف توحید صدوق

جلسه ششم: پنجشنبه مورخه ۱۳۹۱/۱/۳۱

مکان: مدرسه علوم دینی حضرت ولی عصر عج

تهیه و تنظیم: قدرت الله رمضان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين و خير الصلاة و السلام على خير خلقه، حبيب إله العالم ابى القاسم محمد ﷺ

و على آله آل الله و اللّٰعن الدائم على اعدائهم اعداء الله من الآن الى يوم لقاء الله.

فى خطبة للإمام امير المؤمنين ﷺ:

الَّذِي سُلِّتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بَحْدٍ وَلَا بِنَقْصٍ بَلْ وَصَفَتْهُ بِأَفْعَالِهِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ بآيَاتِهِ وَلَا تَسْتَطِيعُ عُقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَحْدَهُ لِأَنَّ مَنْ كَانَتْ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ فِطْرَتَهُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا يَبْنِيْنَهُنَّ وَهُوَ الصَّانِعُ لَهُنَّ فَلَا مَدْفَعٍ لِقُدْرَتِهِ الَّذِي بَانَ مِنَ الْخَلْقِ فَلَا شَيْءَ كَمِثْلِهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ لِعِبَادَتِهِ وَأَقْدَرَهُمْ عَلَى طَاعَتِهِ بِمَا جَعَلَ فِيهِمْ وَقَطَعَ عُذْرَهُمْ بِالْحُجَجِ فَعَنْ بَيِّنَةٍ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَعَنْ بَيِّنَةٍ نَجَا مَنْ نَجَا وَلِلَّهِ الْفَضْلُ مُبْدِنًا وَمُعِيدًا...

حدیث شریفی که مورد بحث است، حدیث اول از باب دوم (باب التوحید و نفی التشبیه) از کتاب شریف

توحید صدوق می باشد.

حضرت امیرالمؤمنین ﷺ در ادامه اوصاف حضرت حق چنین فرمودند:

وَظَهَرَ فِي الْعُقُولِ بِمَا يُرَى فِي خَلْقِهِ مِنْ عِلَامَاتِ التَّدْبِيرِ؛

در عین اینکه باطن است، و «أَخْفَى مِنْ كُلِّ خَفَى» است، برای عقول ظاهر است. در عین اینکه غیب

مطلق است، و از پنهان ترین پنهان ها هم پنهان تر است، ظهور دارد. نه اینکه معقول عقول قرار گیرد، در احاطه

عقول قرار گیرد، بلکه نشانه های قدرتش، او را آشکار ساخته و اثبات نموده. آنچه دیده می شود در مخلوقات (از

عظمت تدبیر در انسان، زمین و آسمان، موجودات کوچک و بزرگ، لطافت تدبیر، ظرافت تدبیر و غیره) همه

علامات و و آیات اوست.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ * وَ مِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ * وَ مِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَ مِنْ ءَايَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ * وَ مِنْ ءَايَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ * وَ مِنْ ءَايَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ

بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ * وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قُنُوتٌ (سورة روم آیات ۱۹ تا ۲۶) ؛

او زنده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را از زنده، و زمین را پس از مردنش حیات می بخشد، و به همین گونه روز قیامت (از گورها) بیرون آورده می شوید! * از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس بناگاه انسان هایی شدید و در روی زمین گسترش یافتید! * و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند! * و از آیات او آفرینش آسمان ها و زمین، و تفاوت زبان ها و رنگ های شماست در این نشانه هایی است برای عالمان! * و از نشانه های او خواب شما در شب و روز است و تلاش و کوشش تان برای بهره گیری از فضل پروردگار (و تأمین معاش) در این امور نشانه هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند! * و از آیات او این است که برق و رعد را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردنش بوسیله آن زنده می کند در این نشانه هایی است برای جمعیتی که می اندیشند! * و از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست سپس هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فراخواند، ناگهان همه خارج می شوید (و در صحنه محشر حضور می یابید)! * و از آن اوست تمام کسانی که در آسمان ها و زمین اند و همگی در برابر او خاضع و مطیع اند!

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (سورة آل عمران، آیه ۲۷) ؛
شب را در روز داخل می کنی، و روز را در شب و زنده را از مرده بیرون می آوری، و مرده را زنده و به هر کس بخواهی، بدون حساب، روزی می بخشی.»

به هر جودی که انسان بنگرد، به زبان حال فریاد می زند که من آثار قدرت، حکمت و عظمت الهی را نشان می دهم. ذات حق آشکار است به نشانه هایش. هرچه تدبّر در آنچه خداوند آفریده است، بیشتر انجام پذیرد مایه شگفت بیشتری می شود، و هرچه دامنه دانش در شناخت موجودات پیشروی کند، این عظمت، بیشتر ظهور و بروز پیدا می کند.

در ردیف این مطلب فرمود:

الَّذِي سَأَلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ حَدًّا وَلَا نَقْصَ بَلْ وَصَفْتَهُ بِأَفْعَالِهِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ بَآيَاتِهِ؛

وقتی از انبیا در مورد خدای تعالی سؤال می شد، ایشان به عنوان تعریف ذات چیزی نمی فرمودند، نه تعریف به حدّ (تعریف کامل) و نه تعریف به رسم (تعریف اجمالی).

احتمال داده شده که این (تعریف به حد و نقص) اشاره به اصطلاح خاص (تعریف به حد و رسم) باشد. مشکلی هم ندارد. خلاصه انبیا اینجور خدا را توصیف نکردند، بلکه از آثار قدرتش گفته‌اند. همان مسئله علامات و آیات و تدبیر در آنها را مطرح کرده‌اند.

پس ظهور بر عقول، نه به این معناست که عقول، احاطه بر خدا پیدا کرده، نه، بلکه آثار قدرت او بر عقول ظاهر است. و تأکید شده که انبیا هم از همین راه وارد می‌شدند. شارحین هم به سیره انبیا مثال زده‌اند. مثلاً:

در باره حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم:

إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ (سورة بقره آیه ۲۵۸).

تعریف ذات مقدس نشده، بلکه تعریف افعال خدا شده است.

در باره حضرت موسی علیه السلام می‌خوانیم:

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ * قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ (سورة شعراء آیات ۲۳ و ۲۴).

از آثار قدرت و ربوبیت حضرت حق بیان کرده‌اند نه اینکه بخواهند ذات را تعریف کنند.

در باره حضرت عیسی علیه السلام می‌خوانیم:

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (سورة آل عمران، آیه ۵۱).

سخن از ربوبیت است. از قدرت و آثار خلقت خدا سخن گفته‌اند نه از ذات مقدسش.

در باره حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز وقتی سراسر قرآن کریم را بررسی کنیم، می‌یابیم که همین گونه است. خلاصه همه جا سخن از آثار قدرت و جلوه‌های عظمت الهی است.

در حدیث بسیار بلیغی از حضرت صادق علیه السلام آمده است فرموده‌اند:

هُوَ شَيْءٌ بخِلَافِ الْأَشْيَاءِ ارْجِعْ بِقَوْلِي شَيْءٌ إِلَىٰ إثْبَاتِهِ وَأَنَّهُ شَيْءٌ بِحَقِيقَةِ الشَّيْءِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا جِسْمٌ وَلَا صُورَةٌ وَلَا يُحَسُّ وَلَا يُجَسُّ وَلَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ الْخَمْسِ لَا تَدْرِكُهُ الْأَوْهَامُ وَلَا تَنْقُصُهُ الدُّهُورُ وَلَا يُغَيِّرُهُ الزَّمَانُ (الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۲، ص: ۳۳۲).

در ادامه حدیث مورد (در اوصاف حضرت حق) می‌خوانیم:

وَلَا تَسْتَطِيعُ عَقُولُ الْمُتَفَكِّرِينَ جَحْدَهُ لِأَنَّ مَنْ كَانَتْ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ فِطْرَتَهُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَهُوَ الصَّانِعُ لَهُنَّ فَلَا مَدْفَعَ لِقُدْرَتِهِ؛

آثار قدرت الهی (از نظر بروز عظمت، حکمت و آیه بودن برای حضرت حق) آنچنان است که هیچ قدرتی نمی‌تواند از نظر فکری منکر خدا شود، یا به گونه‌ای (از نظر علمی) بتواند عالم را توجیه کند که نفی خدا بکند. هرچه بر انکار اصرار بورزند نمی‌توانند انکارش کنند، با اینکه تلاش‌های فراوان هم کرده‌اند جهان را منهای خدا ترسیم کنند، ولی نتوانسته‌اند. این اواخر به عنوان اصول دیالکتیک – که آخرین طرح‌شان بود – در این جهت (توجیه جهان منهای خدا) کوشیدند، ولی خود آنها دلیل بر وجود خدا می‌شد. جوری اصول‌شان تنظیم شده بدون که مثبت خدا بود.

سراسر عالم – در جهت آیت بودن برای خدا – جوری ظهور دارد که عقول انکارش نتوانند. به گونه‌ای که ثابت می‌شود خدا از همه چیز روش‌تر است. البته برای کسی که لجاجت نداشته باشد. خیلی‌ها غافل‌اند، تا تذکر بدهی متوجه می‌شوند و می‌پذیرند، اما کسی که لج می‌کند خیر، هرچه بکنی قبول نمی‌کند، چون تصمیم گرفته نپذیرد. یک نمونه بارز از افراد لجوج، ابن ابی العوجاء است. یک نمونه از لجاجت‌های او را نقل می‌کنیم:

احمد بن محسن میثمی گوید:

من پیش منصور طبیب بودم و او به من گزارش داد که یکی از رفقای من گفت من و ابن ابی العوجاء و عبد الله بن مقفع در مسجد الحرام بودیم، ابن مقفع گفت: این مردم را می‌بینید (با دست به طواف‌گاه اشاره کرد) در میان اینان کسی نیست که نام آدمی را شایان او دانم جز این شیخ که نشسته است (مقصودش ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام بود) اما دیگران یک مشت اوباش و اراذلند و جزء بهائم. ابن ابی العوجاء به او گفت: چطور این نام را شایان این شیخ دانی نه اینان؟ گفت: برای آنکه نزد او چیزی دیدم که نزد دیگران ندیدم، ابن ابی العوجاء گفت: باید گفته تو را آزمایش کرد در باره او. گوید:

ابن مقفع به او گفت: مبدا این کار را بکنی که می‌ترسم رشته‌ای که در دست داری تباه کند، گفت: این نظر را نداری ولی می‌ترسی نظری که در باره او دادی و مقامی که او را شایسته آن دانستی نزد من سست و پوچ گردد، ابن مقفع گفت: اگر این توهّم را در باره من داری برخیز نزد او برو ولی تا می‌توانی از لغزش خودداری کن و زبان خود را نگهدار و مهار از دست مده که تو را در بند کند. آنچه بر خود و دیانت داری بر او عرضه کن. گوید:

ابن ابی العوجاء برخاست حضور امام علیه السلام رفت و من و ابن مقفع به جای خود نشستیم. چون ابن ابی العوجاء نزد ما برگشت، گفت: ای پسر مقفع وای بر تو، این آقا از جنس بشر نیست، اگر روحی در این جهان مجسم شده باشد که هر گاه خواهد در کالبدی خود را هویدا کند، و هر گاه خواهد روحی ناپیدا گردد، این آقا است (مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا رُوحَانِيٌّ يَتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِرًا وَيَتَرَوَّحُ إِذَا شَاءَ بَاطِنًا فَهُوَ هَذَا).

به او گفت: چطور؟ گفت: من پیش او نشستم و چون حاضران همه رفتند بی‌پرسش من سخن آغاز کرد و فرمود: اگر حقیقت همان است که اینان گویند و بی‌تردید حقیقت همان است که آنها گویند (یعنی طواف‌کنندگان)، آنها به سلامت رستند و شما هلاکید و اگر حق این است که شما می‌گوئید، و مسلماً چنین نیست، در این صورت شما و آنها یکسانید. من گفتم: خدایت رحمت کند، ما چه می‌گوئیم و آنها چه گویند؟ گفته ما و آنها یکی است.

فرمود: چگونه گفته تو و گفته آنها یکی است با اینکه آنها معتقدند معادی دارند و ثواب و عقابی، و عقیده دارند که در آسمان‌ها معبودی است و آسمان‌ها آباد و معمورند به وجود ساکنان خود. شما معتقدید که آسمان‌ها ویرانند، و کسی در آنها نیست. گوید: من این فرصت را غنیمت دانستم و به او عرض کردم: اگر راست گویند که آسمان خدائی دارد چه مانعی دارد که خود را به خلقت عیان سازد و آنها را به پرستش خود بخواند تا دو شخص از آنها هم اختلافی نکنند؟ چرا خود در پرده شده است و رسولان را برای دعوت خلقت گسیل داشته؟ اگر به

شخص خود قیام به دعوت می کرد مؤثرتر بود برای ایمان مردم به او (و لَمْ اَحْتَجِبْ عَنْهُمْ وَ ارْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ وَ لَوْ بَاشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ كَانَ اقْرَبَ اِلَى الْاِيْمَانِ بِهِ).

فرمود: وای بر تو چطور موجودی نسبت به تو در پرده است با اینکه قدرت خود را در وجود شخص خودت به تو نموده است (وَيْلَكَ وَ كَيْفَ اَحْتَجِبَ عَنْكَ مَنْ اَرَاكَ قُدْرَتُهُ فِي نَفْسِكَ)؟

نُشُوءَكَ وَ لَمْ تَكُنْ وَ كَبِيرَكَ بَعْدَ صِغَرِكَ وَ قُوَّتَكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ وَ ضَعْفَكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ وَ سُقْمَكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ وَ صِحَّتَكَ بَعْدَ سُقْمِكَ وَ رِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ وَ غَضَبَكَ بَعْدَ رِضَاكَ وَ حُزْنَكَ بَعْدَ فَرَحِكَ وَ فَرَحَكَ بَعْدَ حُزْنِكَ وَ حُبَّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ وَ بُغْضَكَ بَعْدَ حُبِّكَ وَ عَزْمَكَ بَعْدَ اَنَاتِكَ وَ اَنَاتَكَ بَعْدَ عَزْمِكَ وَ شَهْوَتَكَ بَعْدَ كِرَاهَتِكَ وَ كِرَاهَتَكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَ رَغْبَتَكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَ رَهْبَتَكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ وَ رَجَاءَكَ بَعْدَ يَأْسِكَ وَ يَأْسَكَ بَعْدَ رَجَائِكَ وَ خَاطِرَكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَ هُمِكَ وَ غُرُوبَ مَا اَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذَهْنِكَ (الكافی، ج ۱، ص: ۷۴ - ۷۶)؛

پیدا شدی و چیزی نبودی، بزرگت کرده با اینکه خرد بودی، توانایت نموده پس از اینکه ناتوان بودی، و باز هم پس از توانائی ناتوانت کرده، بیماریت کرده پس از تندرستی، و تندرستت کرده پس از بیماری، خوش دلت کند پس از خشم، و به خشم آرد پس از خوش دلی، و اندوهت دهد پس از شادی و شادی پس از اندوه، مهرت دهد بعد از دشمنی و دشمنی پس از مهر، به تصمیمت آرد پس از سستی و به سستی اندازدت پس از تصمیم، به خواست آردت پس از نخواستن و به بد داشتن پس از خواستن، رغبت به تو بخشد پس از هراس و هراس پس از رغبت، امیدت دهد پس از نومیدی و نومیدی پس از امید، آنچه در وهمت نیست به خاطرت آرد و آنچه در خاطر داری از آن محو کند.

پی در هم قدرت نمائی های خدا را - که در وجود خود من بود - برشمرد و نتوانستم جوابی بدهم تا آنجا که معتقد شدم در این گفتگوئی که میان ما جاری است محققا او پیروز است و حق با او است. با این وجود، ایمان نیاورد، چون لجوج بود و از اول تصمیم خود را گرفته بود. لذا در ادامه روایت فوق می خوانیم که راوی به امام علیه السلام عرض می کند:

راستی ابن ابی العوجاء راه مسلمانی گرفته است؟ امام علیه السلام فرمود: او کوردل تر از این است که مسلمان شود، و چون چشمش به امام افتاد گفت: ای آقا و مولای من. امام علیه السلام به او فرمود: برای چه اینجا آمدی؟ گفت: برای عادت بدن و همراهی روش مردم شهر و برای تماشای جنون و دیوانگی این مردم که سر تراشند و سنگ پرانند (عَادَةُ الْجَسَدِ وَ سُنَّةُ الْبَلَدِ وَ لِنَنْظُرَ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْحَلَقِ وَ رَمَى الْحِجَارَةَ: الكافی، ج ۱، ص: ۷۸).

الَّذِي بَانَ مِنَ الْخَلْقِ فَلَا شَيْءَ كَمِثْلِهِ؛

این عبارت، از عباراتی است که نفی سنخیت و عینیت (بین خدا و کائنات) می کند. از مطالب بسیار مهم در خدا شناسی، مسئله تباین بین خدا و خلق است.

قاضی سعید قمی، در این قسمت (شرح توحید الصدوق، ج ۱، ص: ۸۰ - ۸۱) مطلب جالبی دارد:

مباینته سبحانه عن الخلق كما تكون بذاته، كذلك هو عزَّ شأنه مباین عن الخلق بصفاته و أفعاله؛

حضرت حق، مباین است با کائنات، در ذات، در صفات و در افعال؛ به هیچ وجه شباهت با خلق ندارد؛ نه ذاتش شبیه به خلق است، نه صفاتش و نه افعالش.

أما أنه مباین بذاته عن الخلق، فلأنه لو شاركهم فيها لكان هو أيضا مخلوقا تعالى الله عن ذلك كما هم كذلك، لأن كل ما يوجد في الخلق فهو مخلوق؛

در ذات شبیه نیست، چون اگر در ذات مباین نباشد، شبیه و شریک با خلق خواهد شد، پس خلق هم باید خدا باشند، یا خدا باید مخلوق باشد. چون اگر دو چیز (در ذات) مثل و شریک هم باشند، اگر یکی مخلوق است آن دیگری هم باید مخلوق باشد، و اگر این مخلوق نیست آن دیگری هم کذا.

و أما بصفاته، فلأن الاشتراك في العارض يستلزم الاشتراك في الذات كما دلَّ عليه البرهان؛

اگر دو چیز در صفت با هم مشترک باشند؛ صفت در ارتباط با ذات است. صفت تابع ذات است. پس باید در ذات هم مشترک باشند، که همان حرف اول پیش می‌آید.

و أما بأفعاله، فلأن كل فاعل فإنما يفعل باعتبار خصوصية له بالنظر إلى مفعوله، و أيا لكان صدور ذلك الشيء عنه دون غيره ترجيحاً من غير مرجح و ذلك في الصناعة مثل ملكة الصائعين بالنظر إلى صنائعهم حيث لم يصدر عن له ملكة الشعر فعل الكتابة إلى غير ذلك، فلو ماثله شيء في فعله لكان لذلك الشيء تلك الخصوصية أيضا فيشتركان في الصفة و هي مستلزمة للاشتراك في الذات، فيلزم التركيب فيها؛ فإذا كان هو سبحانه مباین لكل شيء فلا شيء مثله، و لا يماثله شيء في شيء؛

در افعال چطور شبیه خلق نیست؟ چون فعل ما غیر فعل حضرت حق است. فعل ما به آلت است، به وسیله است، به قدرت غیر ذاتی است، اما فعل خدا، خیر.

هر فاعلی با فعلش خصوصیتی دارد که اگر آن خصوصیت در کار نباشد، هر فعلی که از کسی صادر می‌شود، دیگری هم باید بتواند آن را انجام دهد. و نیز ترجیح بلامرّج لازم می‌آید، که چرا فلان کار را کرد و فعل دیگری را انجام نداد (با اینکه خصوصیتی لازم نیست). پس معلوم می‌شود بین فاعل و فعلش خصوصیتی است. حال اگر دو چیز اشتراک در فعل داشته باشند، اشتراک در صفات لازم می‌شود، و آن نیز موجب اشتراک در ذات می‌شود. پس خداوند با خلق مشترک می‌شود، پس «ما به الاشتراک و ما به الامتیاز» می‌خواهد و لازمه این حرف، ترکیب است.

الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ لِعِبَادَتِهِ؛

حضرت حق مخلوقات را برای عبادت آفرید.

در خصوص هدف خلقت موجودات، دو بحث مطرح است:

یک: اینکه خدا اصلاً چرا عالم را خلق کرده (اصل خلقت - با اینکه خدا غنی است - برای چه بوده)؟ این را وارد فعلاً نمی‌شویم.

دو: هدف خلقت بندگان برای چه بوده؟ اینجا فرمود: خلقت بندگان برای عبادت است. البته عبادت، هدف مقدمی است و هدف نهایی، رحمت الهی است تا بندگان مستقر در رحمت حق باشد و عنایات او شامل‌شان گردد. در سوره هود می‌خوانیم:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَّا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ (سوره هود، آیات ۱۱۸ و ۱۱۹).

در حدیثی نیز آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

خَلَقَهُمْ لِيَفْعَلُوا مَا يَسْتَوْجِبُوا بِهِ رَحْمَتَهُ فَيَرْحَمَهُم (التوحيد للصدوق، ص: ۴۰۳).

اما تمام اینها به اختیار خودشان است. آنها که به اختیارشان نخواستند معذب می‌شوند.

وَأَقْدَرَهُمْ عَلَى طَاعَتِهِ بِمَا جَعَلَ فِيهِمْ؛

خدایی که انسان را برای عبادت و رحمت آفرید، قدرت هم به او داد.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (سوره انسان، آیه ۲ و ۳).

بخاطر آنچه در ایشان قرار داده - که اختیار باشد - می‌توانند خیر انجام دهند یا شر انجام دهند.

در حدیثی می‌خوانیم که امام علی علیه السلام به فردی فرمودند:

أَبَاللَّهِ تَسْتَطِيعُ أَمْ مَعَ اللَّهِ أَمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَسْتَطِيعُ؟ فَلَمْ يَدْرُ مَا يَرُدُّ عَلَيْهِ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنَّكَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ بِاللَّهِ تَسْتَطِيعُ فَلَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ مَعَ اللَّهِ تَسْتَطِيعُ فَقَدْ زَعَمْتَ أَنَّكَ شَرِيكٌ مَعَهُ فِي مَلِكِهِ وَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ تَسْتَطِيعُ فَقَدْ ادَّعَيْتَ الرُّبُوبِيَّةَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا بَلَّ بِاللَّهِ أَسْتَطِيعُ. فَقَالَ علیه السلام: أَمَّا إِنَّكَ لَوْ قُلْتَ غَيْرَ هَذَا لَضَرَبْتُ عُقْكَ (التوحيد للصدوق، ص: ۳۵۲ - ۳۵۳).

بی خدا استقلال (و تفویض) است، با خدا شرک است، به خدا (در طول قدرت او - که قدرت داده و او

خود املک است، و می‌تواند هر وقت بخواهد بگیرد)، توحید و اختیار است.

قدرتی که خدا به ما داده (ابتداءً)، آن‌به‌آن هم باید عنایت کند (استمراراً)، و این سر اختیار است، که نه جبر

است و نه تفویض. جبر نیست چون تملیک کرده اختیار را، تفویض نیست چون آن‌به‌آن باید افاضه شود. نیاز انسان مستمر است.

این هم مغایر با همه مبانی فلسفی است، چون فلسفه هیچ راهی الا جبر ندارد، (جبر فلسفی). این هم

موضع گیری دیگری است.

وَقَطَعَ عُدْرَهُم بِالْحُجَجِ فَعَنْ بَيِّنَةٍ هَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَ عَنْ بَيِّنَةٍ نَجَا مَنْ نَجَا؛

عذر خلق هم – به سبب حجت‌های الهی (عقل و انبیا) – قطع شده. پس هم قدرت داده و هم تبیین کرده، لذا هر کس هلاک شود با اختیار خودش هلاک شده است و هر که نجات یابد با اختیار خودش نجات یافته.

وَلِلَّهِ الْفَضْلُ مُبَدِّئًا وَمُعِيدًا؛

در اصل ایجاد – که ما نبودیم – تفضل کرده است.

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (سوره ملک، آیه ۲۳).

پس از اماته هم – که رحمت ابدیش را شامل بندگان می‌کند – باز تفضل بی‌نهایت اوست.

تازه، آنچه (از تفضلات او را) می‌بینیم نسبت به آنچه نمی‌بینیم خیلی اندک است. و آنچه برای ما مقرر

فرمودی (از نعمت‌های اخروی)، نسبت به آنچه اینجا می‌بینیم و نمی‌بینیم، خیلی بیشتر است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ